

# مواظب تبخیر خواب‌ها

مهرداد مهرجو

## چکیده

یکی از موضوعاتی که در میان پژوهش‌های صورت گرفته درباره سهراب سپهری کم‌تر به آن پرداخته شده است، جایگاه و ارزش عشق زمینی از دیدگاه اوست. سپهری از این نوع عشق به ندرت و همراه با نوعی ابهام خودخواسته سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد بهترین راه پی بردن به نظر سهراب درباره عشق زمینی فهم صحیح مفهوم زن در آثار اوست. نگاه سپهری به زن جز در مواردی که صحبت از زن‌های هم‌خون و پیرامونی او است، نگاه مشخص و واضحی به نظر نمی‌آید. با بررسی بیش‌تر این موضوع می‌توان نشان از زنی داد که محبوب سهراب واقع شده است و به شرح نحوه مواجهه او با این موضوع پرداخت. چنین می‌نماید که سپهری عشق زمینی را در تضاد با تنهایی وجودی و سلوک و منش خود می‌بیند و با توجه به اهمیت و ارزشی که برای تنهایی وجودی قایل است همواره سعی می‌کند خود را دچار عشق زمینی نکند.

کلید واژه‌ها: سهراب سپهری، عشق، زن، تنهایی

## مقدمه

سهراب سپهری از معدود شاعرانی است که دستگاه منسجم فکری خاص خود دارند<sup>۱</sup> می‌توان گفت شعر سپهری برگرفته تجربه‌های زیستی اوست؛ بطوری که سیر اندیشه او از دفتر اول هشت کتاب تا دفتر آخر آن کاملاً محسوس و مشهود است. او با کتاب نخستین خود یعنی مرگ رنگ بعنوان یک

---

سپروش شمیسا، مسافری چون آب، منتشر شده در باغ تنهایی بکوشش حمید ساهپوش، تهران، نگاه، ۱۳۸۹، صفحه ۱۴۹

شاعر اجتماعی رخ می‌نماید اما از دفتر دوم به بعد سر در گریبان خود می‌کشد با نگاه فلسفی عرفانی به جهان می‌نگرد. محمد حقوقی در اینباره می‌گوید:

اگر [سهراب] در آن مجموعه [مرگ رنگ] به بیداری راه می‌رفت و بیانگر دنیای واقعی بیرون از خویش بود در این مجموعه [زندگی خواب‌ها] در خواب راه می‌رود و از رویا و کابوس‌های خود سخن می‌گوید. (۱۳۰: شعر زمان ما)

به بیان داریوش آشوری:

(سپهری شاعر است دارای سلوک باطنی، و سلوک باطنی او مستقیم با سیر زندگی‌اش از نوجوانی به جوانی و پختگی و سپس تا آستانه پیری و تجربه‌های درونی او در این سیر بیشتر رابطه دارد تا هر حادثه بیرونی.<sup>۲</sup>)

موضوع شعر سهراب هستی و مسایل بنیادین آن نظیر مرگ، زندگی، خدا و... می‌باشد. در این میان یکی از محوری‌ترین و کلیدی‌ترین مفاهیمی که در شعر و اندیشه او مطرح است و پیوندها و هم‌سویی‌هایی نیز با بحث ما دارد، مفهوم تنهایی است. در همین ابتدای بحث باید گفت که تنهایی مورد نظر سهراب به معنای متعارف آن که اغلب با نوعی پریشانی و دلهره همراه است، نمی‌باشد؛ بلکه او از تنهایی، تنهایی وجودی و اگزیتنیسیال را مد نظر دارد. سروش دباغ در اینباره می‌نویسد: (به نظر سپهری در هشت کتاب بیش‌تر با آن [تنهایی وجودی] دست و پنجه نرم کرده است و آن عبارت است از تنهایی‌ای که هیچ درمانی ندارد؛ یعنی شخص خود را تنها می‌یابد. به سخنی دیگر، فرد به لحاظ وجودی چنان تنهایی عمیقی را در خود می‌بیند که به رغم قرار گرفتن در محافل گوناگون و حتی یافتن یک یار موافق و همدل و همجنس، نهایتاً اذعان می‌دارد که «آدم اینجا تنهاست»؛ همانگونه که تنها به دنیا آمده است و تنها خواب می‌بیند و روزی تنها از دنیا رخت خواهد بست این تنهایی هیچگاه گریبان او را رها نمی‌کند.<sup>۳</sup>) (قصه تنهایی به تفاریق در مسافر و توسعا در اشعار سهراب سر بر

داریوش آشوری، مقاله سپهری در سلوک شعر، منتشر شده در باغ تنهایی بکوشش حمید ساهپوش، تهران، نگاه، ۱۳۸۹، صفحه ۹.<sup>۲</sup>  
سروش دباغ، نبض خیس صبح، تورنتو، بنیان سپهرودی، ۱۳۹۸، صفحه ۴۰.<sup>۳</sup>

می آورد. به گونه‌ای که از سنخ تنهایی معنوی است و در عین حال به تعبیر سپهری هم عنان با عاشقی است<sup>۴</sup>). برای روشن تر شدن بحث به بخشی از کتاب مسافر رجوع می شود:

مثل آنکه تنهایی/چقدر هم تنها/خیال می کنم دچار آن رگ پنهان رنگ‌ها هستی/دچار یعنی عاشق/و فکر کن که چه تنهاست/اگر که ماهی کوچک/دچار به آبی دریای بیکران باشد

تعبیر دچار رگ پنهان رنگ‌ها بودن، دچار شدن ماهی کوچک به آبی دریای بیکران بر همین وجه تنهایی دلالت می کند. سهراب کسی را که دچار این نوع تنهایی است عاشق می خواند. به تعبیر مصطفی مجیدی: (عشق / میوه تنهایی است) (۳۰: مزامیر فرشتگان). می توان در همین فرصت به این نکته نیز اشاره کرد که وقتی سهراب مستقیماً از عشق سخن می گوید، اغلب (عشق وجودی<sup>۵</sup>) را مد نظر دارد که هم‌سو با نوعی تنهایی وجودی و انگزیتنیسیال می باشد. (به تعبیر سپهری یکی از اوصاف عاشقی این است که به انسان امکان پرنده شدن می دهد؛ یعنی عشق که با سبک‌باری و سبک‌بالی در می رسد، عشقی که با عبور کردن از تعلقات و هم‌نورد افق‌های دور شدن در می رسد) (۲۰۱: حریم علف‌های غربت). این مفهوم در شعر پشت دریا به بهترین شکل ممکن بیان شده است:

قایق از تور تهی/و دل از آرزوی مروارید/همچنان خواهم راند/نه به آبی‌ها دل خواهم بست/نه به دریا پریانی که سر از خاک به در می آرند/و...

و در دفتر مسافر نیز تاکید سهراب بر عبور کردن دقیقاً چنین معنایی دارد:

عبور باید کرد/وهم‌نورد افق‌های دور باید شد/و...

غرض از بیان مطالب بالا ذکر این نکته بود که وقتی کلام سهراب از (زن محبوب) می باشد پای تنهایی وجودی و عبور و دل‌بستن نیز به میان می آید و بدون فهم صحیح این دو مبحث نمی توان به نظر سپهری راجع به عشق زمینی دست یافت.

سروش دباغ، حریم علف‌های غربت، لندن، اچ انداس مدیا، ۱۳۹۶، صفحه ۲۰۹  
این تعبیر را از دکتر سروش دباغ وام کرده‌ام

مطلب دیگری که باید پیش از ورود به بحث اصلی یادآوری کرد اینست که چنانکه گفتیم سهراب هیچگاه نظر خود را مستقیماً و آشکارا دربارهٔ عشق زمینی بیان نمی‌کند، در سراسر هشت کتاب نیز شعر عاشقانه‌ای که مخاطب خاصی داشته باشد به چشم نمی‌خورد. با این حال سهراب از زن به وفور می‌سراید و فهم نظر سپهری دربارهٔ عشق زمینی در گرو پی بردن صحیح به مفهوم زن محبوب او می‌باشد. زن در آثار سپهری جز در مواردی که صحبت از زن هم‌خون و آشنای او در میان است مفهوم روشنی ندارد و آن را نمی‌توان به راحتی فهم کرد تا آنجا که برخی از محققان و سهراب‌پژوهان از جمله سیروس شمیسا و سروش دباغ بر آن بوده‌اند تا آن را با وام گرفتن آموزه‌های یونگ شرح و بسط دهند. در توضیح این دیدگاه فقراتی از مقالهٔ خواهر تکامل خوشرنگ سروش دباغ را نقل می‌شود:

[یونگ] برای ضمیر ناخودآگاه نقش سازنده و رهگشایی قایل بود... از مفاهیم محوری یونگ کهن‌الگوست که در روان جمعی تمامی انسان‌ها حضور دارد و نقش آفرینی می‌کند... مطابق با آموزه‌های یونگی، یکی از مهم‌ترین کهن‌الگوها در ضمیر ناخودآگاه جمعی انسان‌ها عبارت است از عنصر یا اصل مادینگی. زن و زمین به منزلهٔ نمادهای باروری؛ مهم‌ترین مفاهیم برای فرایادآوردن ضمیر ناخودآگاه جمعی هستند... به تعبیر یونگ هر مردی آیمایی دارد که بخش زنانه و ناشناختهٔ وجود اوست. هر زن نیز آیموسی دارد که بخش مردانه و ناشناختهٔ وجود اوست. رسیدن انسان به تکامل روانی متوقف بر شناخت و رشد و تکامل این بخش‌های ناشناختهٔ وجودی اوست... مطابق با تصویر یونگی، ما برخی صورت‌های ازلی یا کهن‌الگو داریم که ناخودآگاه جمعی از آن پرده بر می‌گیرد. از زمانی که انسان وارد جهان جدید می‌شود، گویی اصل نرینگی بر مادینگی غلبه پیدا می‌کند و اصل مادینگی به ژرفای ناخودآگاه رانده می‌شود. شاعران و هنرمندان می‌توانند دوباره این کهن‌الگوها را احیا کنند و اصل مادینگی را فرا یاد آورند؛ بزرگ‌بانو یا بزرگ‌مادر هستی که فرمان باروری خاک را می‌دهد، در نگرش یونگی از صورت‌های مثالی یا سرنمون‌های محوری است... واکاوی هشت کتاب سپهری به ما نشان می‌دهد که بخش زنانهٔ روان او چگونه در اشعارش بروز و ظهور پیدا کرده و سهراب چگونه توانسته دربارهٔ این بخش از ضمیر خود سخن بگوید...

ایشان اشعار زیر را از این منظر بررسی کرده‌اند:

زندگی خواب‌ها

لولوی شیشه‌ها، لحظهٔ گمشده، مرغ افسانه، نیلوفر (که در آیین چینی نماد زن و زنانگی و باروری طبیعت است)

آوار آفتاب

طنین، شاسوسا(خانه نماد زنانگی)، گل آینه(نیلوفر نماد زنانگی)، همراه، خوابی در هیاهو، در سفر آنسوها

صدای پای آب

زن بیش تر پیرامونی است نه اثری

مسافر

در این اثر نیز محوریت با زن پیرامونی می باشد. اما از زن اثری نیز سخن بمیان می رود:

من از کنار تغزل عبور می کردم/زنی شنید/و...

حجم سبز

همیشه، نزدیک دورها، پشت دریاها

زن دیگری که دباغ در تقسیم بندی خود ذکر می کند زن پیرامونی است. به این شرح که باید سراغ این زن را از کتاب صدای پای و آب و صدای پای آب به بعد گرفت. اولین زن پیرامونی زنان هم خون او نظیر مادر و خواهراند و دومین آن دوستان و نزدیکان از جمله فروغ فرخزاد. نوع سوم زن پیرامونی زنانی اند که مانند عابرائی از کنار او می گذرند و به مناسبت هایی که در شعر او راه پیدا می کنند. بهتر است برای روشن تر شدن موضوع برای هر کدام از آنها مشخصه هایی ذکر کنیم:

زنان هم خون:

مادری دارم بهتر از برگ درخت

مادرم بی بی خبر از خواب پرید/خواهرم زیبا شد

مادرم آن پایین استکانها را از خاطره شط می شست

مادرم ریحان می چیند

رخت می شوید رعنا/ من در ایوانم رعنا سر حوض /مادرم صبحی می گفت.. /مادرم می خندد رعنا هم

مادرم پرسید میوه از میدان خریدی هیچ

## نزدیکان و دوستان

شاعره‌ای را دیدم آنچنان محو تماشای فضا بود/ که در چشمانش آسمان تخم گذاشت (منظور او فروغ فرخزاد است)

شعر دوست که در رثای فروغ فرخزاد است.

من به اندازه یک ابر دلم می گیرد/ وقتی می بینم حوری /دختر بالغ همسایه/ پای کم یاب ترین نارون سطح زمین /فقه می خواند

زن همسایه در پنجره اش تور می بافد

زنانی که سهراب بی هیچ چشم داشتی به آن‌ها می نگرد:

نسبم شاید به زنی فاحشه در شهر بخارا برسد

زیر باران باید با زن خوابید

من زنی را دیدم نور در هاون می کوبید

زنان فاحشه در آسمان آبی شهر /شیار روشن جت‌ها را /نگاه می کردند

زن زیبای جذامی را گوشواری دیگر خواهم بخشید

روی پا دخترکی بی پاست /دب اکبر را بر گردن او خواهم آویخت

زن زیبایی آمد لب رود / آب را گل نکنیم / روی زیبا دوبرابر شده است!

## پیشنه تحقیق

تاکنون تحقیق مستقلی درباره جلوه عشق زمینی انجام شده است و اکثر مقالات و آثار پژوهی صورت

گرفته درباره این موضوع به بررسی تطبیقی عشق در آثار سهراب و دیگران از جمله: مولانا، نظامی،

آنته هولسهوف و... پرداخته‌اند. آثار پژوهشی نسبتاً زیادی نیز درباره جلوه زن در آثار سپهری در دست

می‌باشد که از آن‌ها می‌توان به کتاب زن شبانه موعود اثر پوران فرخزاد، مقاله خواهر تکامل خوشرنگ از سروش دباغ و مقاله سهراب و زن اثری او از هنگامه ن اشاره کرد. نوشته‌های پراکنده‌ای نیز از دیگر محققان درباره این موضوعات به چشم می‌خورد. از آن موارد می‌توان به بخش‌هایی از کتاب نیلوفر خاموش صالح حسینی و نگاهی به سپهری سیروس شمیسا اشاره کرد.

## بحث اصلی

با کمی دقت در آثار سپهری می‌توان رد زنی را یافت که محبوب شاعر قرار گرفته است. سخن گفتن درباره این زن در کتاب زندگی خواب‌ها و آوار آفتاب بسیار دشوار است و حتی ناممکن به نظر می‌رسد چرا که زبان و بیان شاعر در این دو دفتر بویژه در زندگی خواب‌ها مبهم می‌باشد و شاید بهترین تفسیر برای زن این آثار همان بهره گرفتن از آموزه‌های یونگ و آنیما و آنیموس باشد. با این همه، گاه در کتاب آوار آفتاب مخاطب او زنی زمینی به نظر می‌آید. این موضوع در دو شعر خوابی در هیاهو و گردش سایه‌ها مشهود است. از اینرو پس از نقل متن این دو سروده به توضیح آن‌ها می‌پردازیم:

انجیر کهن سر زندگی‌اش را می‌گسترده/ زمین باران را صدا می‌زند/ گردش ماهی آب را می‌شیارد/ باد می‌گذرد چلچله می‌چرخد و نگاه من گم می‌شود/ ماهی زنجیری آب است و من زنجیری رنج/ نگاهت خاک شدنی لبخندت پلاسدنی است/ سایه را بر تو فرو افکنده‌ام تا بت من شوی/ نزدیک تو می‌آیم بوی بیابان می‌شنوم به تو می‌رسم تنها می‌شوم/ کنار تو تنها تر شده‌ام/ از تو تا اوج تو زندگی من گسترده است/ از من تا من تو گسترده‌ای/ با تو برخوردم به راز پرستش پیوستم/ از تو براه افتادم به جلوه رنج رسیدم/ او با این همه ای شفاف/ او با این همه ای شگرف/ مرا راهی از تو بدر نیست/ زمین باران را صدا می‌زند من تو را/ پیکرت را زنجیری دستانم می‌سازم تا زمان را زندانی کنم/ باد می‌دود و خاکستر تلاشم را می‌برد/ چلچله می‌چرخد گردش ماهی آب را می‌شیارد فواره می‌جهد لحظه من پر می‌شود

تعبیر (زمین باران را صدا می‌زند من تو را) و (پیکرت را زنجیری دستانم می‌سازم) ذهن را به سمت یک مخاطب خاص که در واقع محبوب شاعر است سوق می‌دهد. هر چند کلیت شعر به نظر در تضاد با این موضوع می‌باشد بخصوص با تعبیر: (کنار تو تنها تر شدم). در این شعر تنهایی برخلاف غالب

معانی آن در هشت کتاب، به معنی تنهایی وجودی نیست بلکه بیشتر رنگ تنهایی متداول و معمولی دارد با این حساب اگر این آن را در خطاب به شخص خاصی هم بدانیم نمی توان سهراب را عاشق او خواند. گویا ذهن او را بهم ریخته است. این تناقض یا تناقض ظاهری در شعر خوابی در هیاهو واضح تر است:

آبی بلند را می اندیشم و هیاهوی سبز پایین را / ترسان از سایه خویش به نزار آمده‌ام / تهی بالا می ترساند و خنجر برگ‌ها به روان فرو می رود / دشمنی کو تا مرا از من بر کند؟ / نفرین به زیست: تپش کور / دچار بودن گشتم و سیخونی بود نفرین! / هستی مرا بر چین ای ندانم چه خدایی موهوم! / نیزه من مرمر بس تن را شکافت / و چه سود که این غم را نتواند سینه درید / نفرین به زیست: دلهره شیرین! / نیزه‌ام - یار پیراه‌های خطر - را تن می شکنم / صدای شکست در تهی حادثه می پیچد نی‌ها به هم می ساید / ترنم سبز می شکافت / نگاه زنی چون خوابی گوارا به چشمانم می نشیند / ترس بی سلاح مرا از پا می فکند / من - نیزه دار کهن - آتش می شوم / او - دشمن زیبا - شب‌نم نوازش می افشاند / دستم را می گیرد / او - ما - دو مردم روزگاران کهن - می گذریم / به نی‌ها تن می ساییم و به لالایی سبزشان گهواره روان را نوسان می دهیم / آبی بلند خلوت ما را می آراید

این شعر سرشار از تضاد و پارادوکس است. عنوان آن نیز این تناقض را القا می کند: (خوابی در هیاهو). شاعر زن را دشمن خود می داند؛ اما دشمن زیبایی که چون خوابی گوارا بر چشم او می نشیند و بر او شب‌نم نوازش می افشاند. او با این دشمن زیبا هم گام می شود و به صدای ساییدن جسم هاشان به نی‌ها گوش می سپارد.

در دفتر شرق اندوه صحبت از هیچ زنی بمیان نمی آید. سهراب در این کتاب سخت متأثر از غزلیات شمس است و تمام دل مشغولی‌ها و ذهن و ضمیر او معطوف به اندیشه‌های عرفانی می باشد و با اینکه بسیار از واژه‌هایی چون تو و ما استفاده می کند بعید است بتوان آنرا متوجه هیچ انسانی دانست. چنانکه دکتر پورنامداریان توضیح می دهند که گاهی واژه‌های گفتم و گفت در شعر مولانا مخاطب خاصی



ندارد و او به نوعی با خود سخن می‌گوید و از این طریق احوال خود را بیان می‌کند.<sup>۶</sup> ضماین من و تو و برخی از خطاب‌های سهراب هم در مواقعی چنین است و مخاطب خاصی ندارد.

می‌توان گفت زن محبوب سهراب ابتدا در کتاب صدای پای آب رخ می‌نماید و مفهوم روشن‌تری نسبت به دیگر دفاتر او دارد.

سهراب در کتاب صدای پای آب فراوان از احوال خود در حال و گذشته می‌سراید. او در بخش‌هایی از این کتاب به تجربه مواجهه خود با زن اشاره می‌کند. از جمله آن موارد می‌توان به تعابیر زیر اشارت کرد:

رفتم، رفتم تا زن / تا چراغ لذت / تا سکوت خواهش / تا صدای پر تنهایی

بعید است واژه‌های لذت و خواهش اتفاقی در کنار زن قرار گرفته باشند. صدای خواهش همان غریزه و میل طبیعی انسان به جنس مخالف است. در اینجا سهراب به نوعی گوش به فرمان غریزه تا زن رفته است. در پایان این تجربه، صدای پر تنهایی است که بلند می‌شود و این تنهایی همان تنهایی اگزیتسیال می‌باشد.

چند سطر بعد از ترکیب پیشین نیز به تعبیر دیگری درباره مواجهه سهراب با زن برمی‌خوریم:

(فصل ولگردی در کوچه زن)

کوچه از عبور و گذشتن خبر می‌دهد؛ اما این عبور چگونه عبوری است و آیا سهراب با این تعبیر قدر زن را به اندازه ولگردی در یک کوچه پست و ناچیز می‌داند؟ بهتر است برای رسیدن به پاسخ این سوال قسمتی از یکی از خاطرات سهراب به ژاپن نقل گردد:<sup>۷</sup>

تقی پور نامداریان، درسایه آفتاب، نشر سخن، تهران، ۱۳۹۲<sup>۶</sup>

پری‌دخت، سپهری، هنوز در سفرم، تهران، فرزان روز، ۱۳۸۵<sup>۷</sup>

... و به کافه‌ای رفتیم پایین یک فروشگاه. من چای خواستم و دوستم آب پرتقال. میان من و نشسته‌های دیگر، چهارپایه‌ای خالی بود و چه شیرین پر شد: دختری در خور خواست. کتاب کاواباتا با من بود: سرزمین برف‌اش. وقتی نشست، کتاب را که برابر او جا داشت پیش کشیدم و بیخشی‌دی گفتم و این بهانه بود. سری تکان داد. به زبان خودش گفتم فرانسه می‌دانید؟ ساندویچش را که به دهان می‌برد میان راه نگاهداشت و گفت: نه، نمی‌دانم. و چه لبخند با آزر م سیمایش آمیخته بود. سرزمین برف را نشان دادم، و نوشته درشت ژاپنی این نام را روی کتاب:

کاواباتا را می‌شناسید؟

می‌شناسم

-و این کتاب را خوانده‌اید؟

-خوانده‌ام. شما می‌پسندید؟

-نصفه‌های آنم

و کتاب را باز کردم و تصویر نویسنده را نشان دادم:

-این هم نویسنده. اینجا است یا در خاک فرانسه؟

-در نیپ‌پن است. درست نمی‌دانم

و لحظه‌ای گذشت.

-اهل کجا هستید؟

-ایران.

-ایران! آه می‌دانم. سرزمینی دور. و شما اینجا چه می‌کنید؟

-نقاشم و هانگا فرا می‌گیرم.

و اگر بهتر ژاپنی می‌دانستم، در پی نقاشم یک به اصطلاح می‌آوردم تا گمان نبرد خودم را برآستی نقاش می‌دانم و دل بدین خوش کردم که او خود به زبان ندانستگیم خواهد بخشید.

-نقاش؟ چه خوب نقاشان ژاپنی را دوست دارید؟

- دارم

- ایس سا را می شناسید؟ باشو را؟

- می شناسم. هایکو است. نه؟

- آها. هایکو است.

و خاموش ماندیم. چیزی نداشتم که بگویم. آنچه هم گفتم زیادی بود. پا شد برود. رفتم که نشانش را ببرسم و نپرسیدم. چه نیازی. مگر نشانی یو کو را گرفتی، به دیدارش رفتی؟ بهتر که نام و نشان ندانی. و بینگار از کوچه‌ای می‌گذری و گلی در پنجره‌ای. دم صبح است و تو خواب می‌بینی. و خواب هستی را می‌آفریند. او سر فرود آورد و خدانگهدار گفت و رفت و ما بیرون آمدیم.

در این نوشته نیز سپهری زن را به کوچه مانند می‌کند؛ اما لحن سخن او طوری است که گویا میل به مکالمه بیشتری با آن دختر دارد؛ اما در عین حال احساس مبهمی درون او را فرا گرفته است که با این نیاز در تعارض است. سهراب در این تعارض جانب دل را نمی‌گیرد به خود می‌گوید بینگار از کوچه‌ای می‌گذری و گلی در پنجره‌ای.

در دفتر مسافر نیز همچنان زن مورد توجه شاعر است؛ چه زن پیرامونی چه زن اثری. در فقرات زیر از کتاب مسافر می‌توان از حضور زن محبوب نشانی داد:

من از کنار تغزل عبور می‌کردم/ و موسم برکت بود/ و زیر پای من ارقام شن لگد می‌شد/ زنی شنید/ کنار پنجره آمد، نگاه کرد به فصل/ در ابتدای خودش بود/ دست بدوی او شبنم دقایق را/ به نرمی از تن احساس مرگ برمی‌چیند/ من ایستادم/ و آفتاب تغزل بلند بود/ و من مواظب تبخیر خواب‌ها بودم/ و ضربه‌های گیاهی عجیب را به تن ذهن/ شماره می‌کردم: خیال می‌کردیم/ بدون حاشیه هستیم/ خیال می‌کردیم/ میان متن اساطیری تشنج ریاس شناوریم/ و چند ثانیه غفلت حضور هستی ماست/ و...

واژه‌های تغزل و زن و ترکیب آفتاب تغزل و تبخیر خواب‌ها می‌تواند به زن گوشت و خون‌داری که محبوب او واقع شده است اشاره کند. تعبیر (من ایستادم) نیز دلالت بر همین موضوع دارد. در توضیح آفتاب تغزل و تبخیر خواب‌ها می‌توان به این نکته اشاره کرد که عاشق در ادبیات ما، به بی‌خواب

معروف است. بعید نیست که سهراب با در نظر داشتن این مطلب خود را مواظب تبخیر خواب‌ها خوانده باشد. در ادامه این سروده نیز تعبیر: (در مکالمهٔ جسم‌ها / راه سپیدار چه روشن بود) و (دقیقه‌های مرا تا کبوتران مکرر / در آسمان سپید غریزه اوج دهید) ذهن خواننده را متوجه الفات سهراب به زن زمینی می‌کند.

با مقایسهٔ نوع مواجهه سهراب با زن زمینی در فقرات اخیر از کتاب مسافر با صدای پای آب می‌توان متوجه شد که او در بخشی از زندگی خود در مواجهه با زن گوش به فرمان غریزه بوده است و به سمت او می‌رفته است. چنانکه در قسمتی از آن منظومه می‌خوانیم:

پرده را برداریم / بگذاریم که احساس هوایی بخورد / بگذاریم بلوغ، زیر هر بوته که می‌خواهد بیتوته کند / بگذاریم غریزه پی بازی برود / کفش‌ها را بکند و به دنبال فصول از سر گل‌ها بپرد / بگذاریم که تنهایی آواز بخواند / چیز بنویسد / به خیابان برود / و...

اما در کتاب مسافر چنین نیست و او در مواجهه خود با زن چندان ارزشی برای نیازهای غریزی و انسانی قایل نمی‌شود.

در کتاب حجم نیز همچنان توجه سهراب به زنان پیرامونی و زن اثری بجای خود باقی است. در عین حال چند شعر از این دفتر را می‌توان یافت که طنین عاشقانهٔ لطیفی با خود دارند. از جمله شعر (به باغ همسفران) و (تا نبض خیس صبح). اینکه آیا این دو شعر مخاطب خاصی دارند یا خیر مسلماً بر کسی معلوم نیست و نمی‌توان دربارهٔ آن قضاوت کرد. برای روشن‌تر شدن بحث متن این دو سروده را نقل کرده و توضیحاتی اضافه می‌کنیم:

صدا کن مرا / صدای تو خوب است / صدای تو سزینۀ آن گیاه عجیبی است / که در انتهای صمیمیت حزن می‌روید / در ابعاد این عصر خاموش / من از طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه تنهاترم / بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است / و تنهایی من شیخون حجم تو را پیش‌بینی نمی‌کرد / و خاصیت عشق این است / کسی نیست / بیا زندگی را بدزدیم / آن وقت میان دو دیدار قسمت کنیم / بیا با هم از حالت سنگ چیزی بفهمیم / بیا زودتر چیزها را ببینیم / بین عقربک‌های فواره در صفحهٔ ساعت حوض / زمان را به گردی بدل می‌کند / بیا آب شو مثل یک واژه در سطر خاموشیم / بیا ذوب کن در کف من جرم نورانی عشق را / مرا گرم کن / و یکبار هم در

بیابان‌های کاشان هوا ابر شد/ و باران تندی گرفت/ و سردم شد، آنوقت در پشت یک سنگ/ اجاق شقایق مرا گرم کرد/ در این کوچه‌هایی که تاریک هستند/ من از حاصل ضرب تردید و کبریت می‌ترسم/ من از سطح سیمانی قرن می‌ترسم/ بیا تا ترسم من از شهرهایی که خاک سیاشان چراگاه جرتقیل است/ مرا باز کن مثل یک در به روی هبوط گلابی در این عصر معراج پولاد/ مرا خواب کن زیر یک شاخه دور از شب اطکاک فلزات/ اگر کاشف معدن صبح آمد صدا کن مرا/ و من در طلوع گل یاسی از پشت انگشت‌های تو بیدار خواهم شد/ و آن وقت حکایت کن از بمب‌هایی که من خواب بودم و افتاد/ حکایت کن از گونه‌هایی که من خواب بودم و تر شد/ بگو چند مرغابی از روی دریا پریدند/ در آن گیر و داری که چرخ زره پوش از روی رویای کودک گذر داشت/ فناری نخ آواز خود را به پای چه احساس آسایشی بست/ بگو در بنادر چه اجناس معصومی از راه وارد شد/ چه علمی به موسیقی مثبت بوی باروت پی برد/ چه ادراکی از طعم مجهول نان در مذاق رسالت تراوید/ و آن وقت من مثل ایمانی از تابش استوا گرم/ تو را در سرآغاز یک باغ خواهم نشانید

جنس تعابیر و خطاب‌های سهراب در این شعر به گونه‌ای نیست که بتوان با یقین دربارهٔ مخاطب او قضاوت کرد و هر کسی می‌تواند از آن برداشت خود را داشته باشد؛ با این همه حتی اگر مخاطب خاصی برای این شعر در نظر بگیریم، خواسته‌های سهراب از او در سرتاسر این سروده قابل توجه و تأمل فراوان است. از جمله اینکه مخاطب او در تعارض با تنهایی و خواب‌های او که پیشتر راجع به آن توضیح دادیم نیست. برای نمونه به تعابیر مقابل از این شعر دقت کنید: (بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است) و (مرا خواب کن زیر یک شاخه دور از شب اصطکاک فلزات) هنگامه ن در اینباره می‌نویسد: (سهراب سپهری همانند بسیاری از مردم زمین سرشار از میل به لذت و کام‌جویی نیست و عشق را جرم نورانی می‌داند و وسیله‌ای برای وصال دو جسم ملتهب نمی‌داند او از دریچه‌ای فراتر به زن می‌نگرد و نگاهش حتی در عشق به جنس مخالف، هم سپنتایی و هم انسانی است و جفتی اساطیری و مقدس را می‌جوید که یاری بخش او در رسیدن به خودش باشد).<sup>۸</sup>

اما شعر دوم:

آه، در ایثار سطح‌ها چه شکوهی است! ای سرطان شریف عزلت/ سطح من ارزانی تو باد/ یک نفر آمد/ تا عضلات بهشت/ دست مرا امتداد داد/ یک نفر آمد که نور صبح مذاهب/ در وسط دگمه‌های پیرهنش بود/ از علف خشک آیه‌های قدیمی/ پنجره می‌بافت/ مثل

<sup>۸</sup> هنگامه ن، سهراب و زن اثیری او

پریروزهای فکر جوان بود/حنجره‌اش از صفات آبی شط‌ها/پر شده بود/یک نفر آمد کتاب‌های مرا برد/روس سرم سقفی از تناسب گل‌ها کشید/عصر مرا با دریچه‌های مکرر وسیع کرد/میز مرا زیر معنویت باران نهاد/بعد نشستیم/حرف زدیم از دقیقه‌های مشجر/از کلماتی که زندگیشان در وسط آب می‌گذشت/فرصت ما زیر ابرهای مناسب/مثل تن گیج یک کبوتر ناگاه/حجم خوشی داشت/نصفه شب بود از تلاطم میوه/طرح درختان عجیب شد/رشته مرطوب خواب ما به هدر رفت/بعد/دست در آغاز جسم آب‌تنی کرد/بعد، در احشای خیس نارون باغ/صبح شد

تعبیر آب تنی کردن در آغاز جسم می‌تواند دلالت به یک زن زمینی داشته باشد اما باز هم کلام سخن رنگ روشنی ندارد و نمی‌توان درباره مخاطب آن قضاوت صددرصدی کرد. بخصوص با توجه به بند ۳ تا ۹. با این حال باز هم اگر فرض را بر این بگیریم که شعر او مخاطب خاصی دارد باید به جنس توصیف سهراب از او دقت کنیم برای مثال مکالمه آن‌ها از دقیقه‌های مشجر است و کلماتی که زندگی شان وسط آب می‌گذرد.

شعر دیگری که در کتاب حجم سبز به چشم می‌خورد و لحن ملتسانه و عاشقانه‌ای دارد شعر همیشه است:

عصر / چند عدد سار / از مدار حافظه کاج / نیکی جسمانی درخت بجا ماند / عفت اشراق روی شانه من ریخت / حرف بزنی زن شبانه موعود / زیر همین شاخه‌های عاطفی باد / کودکی ام را به دست من بسیار / در وسط این همیشه‌های سیاه / حرف بزنی خواهر تکامل خوشرنگ / خون مرا پر کن از ملایمت هوش / نبض مرا روی زیری نفس عشق / فاش کن / روی زمین‌های محض / راه برو تا صفای باغ اساطیر / در لبه فرصت تلالو انگور / حرف بزنی حوری تکلم بدوی / حزن مرا در مصب دور عبارت / صاف کن / در همه ماسه‌های شور کسالت / حنجره آب را رواج بده / بعد / دیشب شیرین پلک را / روی چمن‌های بی‌تموج ادراک / پهن کن

در این شعر زن نقش محوری دارد. سهراب سه بار آن زن را خطاب قرار می‌دهد: (حرف بزنی زن شبانه موعود)، حرف بزنی، (خواهر تکامل خوشرنگ)، (حرف بزنی حوری تکلم بدوی)

صالح حسینی با تاکید بر قضاوت محمد غیائی<sup>۹</sup> درباره مخاطب این شعر و مسمای حوری تکلم بدوی، زن شبانه موعود را (شعر) معنا می‌کند؛<sup>۱۰</sup> اما در عین حال تعبیری چون (نبض مرا روی زبری

ایشان معتقدند با توجه به مسمای خواهر تکامل خوشرنگ نمی‌توان مخاطب این شعر را محبوب شاعر دانست.<sup>۹</sup>

نفس عشق/فاش کن) می تواند خبر از زن محبوب او بدهد؛ محبوب احتمالی و اساطیرمانندی که خواسته های سهراب از او چون موارد قبل متعالی و در راستای مسیر و سلوک او به نظر می رسد. شاید سهراب به همین دلیل است که او را خواهر تکامل خوشرننگ خطاب می کند.

شعر دیگری که در همین کتاب قرار دارد و می تواند به نوعی نظر سهراب را درباره عشق زمینی بیان کند فقرات زیر از شعر پشت دریاهاست:

قایقی خواهم ساخت/خواهم انداخت به آب/دور خواهم شد از این خاک غریب/که در آن هیچکسی نیست که در بیشه عشق/قهرمانان را بیدار کند/.../همچنان خواهم راند/همچنان خواهم خواند/دور باید شد دور/مرد آن شهر اساطیر نداشت/زن آن شهر به سرشاری یک خوشه انگور نبود/...

واژه عشق را در این شعر می توان عشق زمینی معنا کرد. بخصوص که در سطور بعدی آن اشاره به زن و مرد آن شهر می رود و نه زنانش به سرشاری خوشه انگورند و نه مردانش اساطیر دارند. این دو تعبیر می تواند به نوعی نظر سهراب راجع به عشق زمینی را منتقل کند.

در دفتر ماهیچ ما نگاه نیز همچنان توجه سهراب به زن باقی است. زن شعر نزدیک دورها از این دفتر قابل توجه می باشد و باز هم همان حال دوپهلوی بودن را دارد سهراب او را اینچنین وصف می کند:

زن دم درگاه بود/با بدنی از همیشه/رفتم نزدیک/چشم مفصل شد/حرف بدل شد به پر به شور به اشراق/سایه بدل شد به آفتاب/رفتم قدری در آفتاب بگردم/دور شدم در اشاره های خوشایند/رفتم تا وعده گاه کودکی و شن/تا وسط اشتباه های مفرح/تا همه چیزهای محض/رفتم تا نزدیک آب های مصور/پای درخت شکوفه دار گلابی/با تنه ای از حضور/نبض می آمیخت با حقایق مرطوب/حیرت من با درخت قاتی می شد/دیدم در چند متری ملکوتم/دیدم قدری گرفته ام/انسان وقتی دلش می گیرد/از پی تدبیر می رود/من هم رفتم/رفتم تا میز/تا مزه ماست تا طراوت سیزی/آنجانان بود و استکان تجرع/حنجره می سوخت در صراحت ودکا/باز که گشتم/زن دم درگاه بود/با بدنی از همیشه های جراحی/حنجره جوی آب را/قوطلی کنسرو خالی/زخمی می کرد

از طرفی تعبیری چون مفصل شدن چشم، بدل شدن حرف به پر، شور به اشراق، سایه به آفتاب و در آفتاب گشتن شاعر، رفتن او تا میز، مزه ماست، استکان تجرع، صراحت و دکا می توانند بر زنی زمینی دلالت کند؛ اما از طرفی قرار گرفتن در چند متری ملکوت، قاتی شدن حیرت شاعر با درخت و حتی زنی با بدن همیشه و همیشه‌های جراحی رخصت قضاوت درباره زن این اثر را نمی دهد.

## نتیجه گیری

سپهری از عشق زمینی مستقیماً سخن نمی گوید؛ اما به آن بی توجه نبوده است. با بررسی مفهوم زن در هشت کتاب می توان به نظر او درباره عشق زمینی پی برد. سهراب از زن به تفارق سخن می گوید؛ اما غالباً آن را در پرده ابهام می نشاند. تا آنجا که برخی از محققان بر آن بوده اند تا آن را با تکیه بر آموزه‌های یونگ شرح و بسط دهند. برخی نیز آن را نمادی از مفاهیم گوناگون نظیر جاودانگی می دانند. چنین به نظر می رسد که زن در دو کتاب زندگی خواب‌ها و آوار آفتاب بیش تر جنبه نمادین و اسطوره‌ای دارد؛ اما در کتاب‌های صدای پای آب، مسافر و حجم سبز می توان آن را در معنای متعارف خود نیز دانست و حتی از زنی سخن گفت که محبوب شاعر واقع شده است. هدف این مقاله بررسی نحوه برخورد سپهری با زن و عشق زمینی بود. در پایان می توان استنباط کرد که سهراب عشق زمینی را در تعارض با تنهایی و عشق وجودی خود می یابد و در این تعارض جانب تنهایی را می گیرد و به رغم میل باطنی و کشش‌ها و غرایز طبیعی و انسانی، همواره سعی می کند خود را پابند عشق زمینی نکند.

## منابع

سپهری، سهراب، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۶۰، چاپ سوم

دباغ، سروش، فلسفه لاجوردی سپهری، تهران، صراط، ۱۳۹۴



دباغ، سروش، حریم علف‌های غربت، لندن، اچ انداس مدیا، ۱۳۹۶

دباغ، سروش، نبض خیس صبح، تورنتو، بنیان سهروردی، ۱۳۹۸

شمیسا، سیروس، نگاهی به سپهری، تهران، صدای معاصر، ۱۳۹۲، چاپ نهم

حسینی، صالح، نیلوفر خاموش (نظری به شعر سهراب سپهری)، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۹، چاپ پنجم

پری‌دخت، سپهری، هنوز در سفرم، تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۵

حقوقی، محمد، شعر زمان ما<sup>۳</sup> (سهراب سپهری)، تهران، نگاه، ۱۳۷۵

پورنامداریان، تقی، در سایه آفتاب، تهران، سخن، ۱۳۹۲، چاپ دوم

هنگامه ن، سهراب و زن اثری او

مجیدی، مصطفی، مزامیر فرشتگان، تهران، نگاه، ۱۳۹۱

شمیسا، سیروس، مسافری چون آب، انتشار یافته در باغ تنهایی به کوشش حمید سیاه‌پوش، تهران،

نگاه، ۱۳۸۹، چاپ دوازدهم

آشوری، داریوش، سپهری در سلوک شعر، انتشار یافته در باغ تنهایی بکوشش حمید سیاه‌پوش، تهران،

نگاه، ۱۳۸۹، چاپ دوازدهم